

دیگر کسی نمایی نمی‌کند. این بین میان چهار کشوری هست که از این نظر ممتاز است. این کشورها همانند ایالات متحده آمریکا و بریتانیا هستند که در این دو کشور از این نظر ممتاز است. این دو کشور همانند ایالات متحده آمریکا و بریتانیا هستند که در این دو کشور از این نظر ممتاز است. این دو کشور همانند ایالات متحده آمریکا و بریتانیا هستند که در این دو کشور از این نظر ممتاز است.

علی عمر و جاد عبید الله بن عمر فلم يردن العبد اشد فرجع فقال الحسن الحسين اذ المهم يوم ذي
بن عمر لا يردن لي قال يا ابن اخي فقل نسبت الشر على راس غيركم و فبيه عنده قال فاتحة
يوماً و هو خالٍ بمعاوية و ابن عمر بالباب فرجح ابن عمر فلقي بعقلهم رك
فقلت يا امير المؤمنين اني حبست و اشت خالٍ بمعاوية و ابن عمر بالباب فرجح ابن
فرجع معاذ قال شئت احق بالاذن من ابن عمر انما ابنتي اني رومناعز و جل لهم انتم
و في الصداق وفي روايته له ابنة الشر على رد من الابيك ترجح به و زوجي عمر
بن الخطاب بامعاوية بن ابي سفيان خلوت كرد و بو دپرس عبید الله بن عمر بر در
ایشاده بود اجازت در آمدن بیافت و بازگشت درین هنگام امام حسین صلی الله علیه
علی بنینا و علیہ السلام آورده و بگشتن ابن عمر او یه خود نیز بگشت و اجازت
نه طلبید پس عمر بن الخطاب شنید و نزد جانب امام حسین صلوات اللہ علی بنینا و علی
آدم و لفظت مر اطلاع آمدن تو نبود امام حسین فرمود من آدم و تو در خلوت بود
و ابن عمر را اجازت نشد من نیز همراه دی باز بگشتم عمر بن الخطاب گفت تو
لایخ و سزادار ترمی از پسر عمر و بر سر ما صونها خدار و یا شنید پر دولت شهادت پیش
شماره درست کافیم و باین مرتبه رسیدم و از آنچه آنست که اگر معاویه بجهة
آنحضرت با دی ملاقات نمی کرد و اگر حضرت امام حسن نزد او تشریف می بود
و اهل ماروین و غیره می ساخت و معاویه نزد ادامی مخدود حضرت امام حسین صلی الله علیه
علی بنینا و علیہ السلام خوش نمی آید و مطبوع نمی قناد فی اجیا العلوم قال مصعب بن الزبر

جمع معاویه فاما از صرف من المدحیه فقا لحسین بن علی لا خیر الحسن الملقاد ولا تسلیم عليه
فبما فرج مسویه قال الحسن ان علیها دینا ولا بد من تبرانه ذرا یعنی اثر فلسفه فلم عليه
واخبره بدر نیمه فخر و اعلیه بمحبی علیه شکانون الف و زیار و تدریع و مختلف عن الابل
فقائل معاویه ما هزا فذکر ذلک فقا لخره فوایما علیه ای محمد فقا مل و مناقب
حضرت امام حسین صلوات الله علی نبیها و علیه سید و مجده است و در هنچ پیش از زدت
محمدی پوشیده نیست و هشتراک آنحضرت در احادیثی کریما بین در فضائل بنت
مرقوم شده از ظهر من الشیخ و این من الامس است

در پیش رو پیشنهاد شده است آن قاب
ختم من و ایت عسلم بالصواب

و تخت تعالیٰ رسول خود صلی اللہ علیہ و آله و را بان آن کا ہی دادہ تاہب غاطر مبارک شان
تصور و قوع این واقعہ پاییلہ طالی م۔ و آب از دیده روایت ساخت و پیر زیاد
مظہرات و صحابہ کرام ازان خبر داد از آنجلی افت که خبر داد بیشادت حضرت
امام زین صلوات اللہ علی شنبیا و علیہ الطفیل یعنی بمحض کر بلاؤ نشاند اور کہ خواست
اور اکمل بیبع یعنی سگ که در اندر اصم او سفیدی باشد فی کتاب حیوة الحیوان
نقلاً عن سعید البیهقی و انس الجمالی و قینون الحضر العماوی صلوات اللہ علی شنبیا
و علیہ و ہذا حمد الایمۃ اثنا عشر کم تیا خراز ردیا فقول خسین سنتہ لآن السنبی را میں کان

لپیا بقع ولع فی دمه فاؤل ان رجلای قتل الحسین ان انبیاء و کان الشرذو الجوش
قا مل عسین و کان ابرص تماضرت الرؤایا خسین سنته و گذاشی در ارج لبیوه
و غیره و پر آور و پرست خلک را که در موضع حضرت امام حسین است فی المشکوه عن ام افضل
بنت الحارث اخت میخونته زوجته البنت انا و خلک علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله
فعال پار رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم فی خلک علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله
راست کان تقطعته من جسد ک قطعت و وضعت فی جھری و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله
غیر آنکه فاعلته ان شا اشد علاما میکون فی جھرک فولدت فاعلته الحسین فکان فی جھری کما
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم فوضعته فی جھری
شم کاغذ من المفاسد فادعیه ای رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم فخلک یا بند اشد
باب اشت داعی ما که قال همانی جبریل فا خبر فی این ایسی ستقتل بنی همدان فعلت هذا
قال هزار نعم و اثانتی بیرونیه من ترجمه همراه و راست است از ام افضل که فرمی
بخدمت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم پار رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم
هو ناک دیزه ام افضل فرمود آن چه خواب است عرض کرن ام افضل عرض کرد که
بیان آن سخت و شواره است رسول خدا فرمود بجوانی نقل کیان افضل عرض رسائیه
که دیزه مرگ و شدت پاره از جسد مبارک تو بدریه در کنار من گذاشتند و رسول خدا
فرمود بشارت با او ترا بیتر خوابی دیدی فشار اشد تعالی فاعل را فرزندی خواهند
و در بر تو خواهند گذاشت پس متوله شد بعد از چندی حضرت امام حسین علیہ السلام

اد را ام عده السلام کنند و این
نمایار زدن از درکارهای این اتفاق
ایجاد نموده و مکانی داشت که این
مام عده عده السلام نمایار این اتفاق
فرموده باشد از این اتفاق نمایار
معادله های این اتفاق را بجهش
بیوک کریا از درکارهای این اتفاق
۴۷۳

و در کنار ام الغفل دادند خپا نه ر رسول خدا اصلی اللہ علیہ وآلہ فرزو وہ بود و روزی
حضرت امام حسین علیہ السلام را ام الغفل نزد جانب رسول خدا بردا آن حضرت مسلم ائمہ
علیہما السلام شهید ارادیده آب از دیده با برخیت و بگریست ام امام علیہما السلام کرد
یا رسال شد ما در د پدر من فدا سو با دچه چیر سب شد ترا که کر پیشی بیان نشرت
فرمود که جبریل آمر و مراغب و ادکام است تو این فرزند حکیم بشه ترا خواهش کرد
که فتنه میان را کلاین فضل و کرامت دارد و نزد من محبوب ترین هر داشت
مئت من خواهند کشت جبریل گفت بی رو او مراغب کی سرخ از مشهد و می
واز آنچه را کشت که احمد بن حنبل در مسند خود او رده که فرشته که موکل بر باران
است آمده خبر این واقعه به اکابر پرس رسول خدا اصلی اللہ علیہ وآلہ فرزو، سانیه.
و اخرج الامام احمد ایضاً مسندہ بسندہ الی انسان ملک المطرب استاذون ان یعنی
رسول الله فان لم و قال لام سلمة املکی علیها الباب لا يدخل علینا احد قال شجاع الحسين
لیدخل قمنعه فوثب فدخل خمس دقیقہ علی طبری حصل اصل اللہ علیہ وآلہ فرزو من کمیه و علی
عائمه فقال لملک العینی سجیتیه قال نعم قال ان انتک ستقبل و ان شجیت ارکیل المکان
الذی تقبل فی فصرت بیده فجاء لطفتہ حمار فاخذت ام سلمة فی حمار پافصیر نیافے
تقار و رقة فاذ ابطین قدستیالت و ما و در جذب القلوب از امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب صلوات اللہ علی بنینا و علیہ وآلہ روایت کرد و اذکر روزی
آن حضرت بمحاسن ما آمد و طعامی برای آنحضرت میباشد و ام این برای ما شیر

The image shows a single page from an old Persian manuscript. The page is filled with two columns of dense, handwritten text in a traditional Persian script. The handwriting is fluid and consistent, typical of historical documents. The paper has a light beige or cream color, showing signs of age and slight discoloration. There are no other markings, illustrations, or headings on the page.

فرستاده بود آن نیز حاضر و ششم سید امام طعام خورد و شیر تماشی کرد و من لی ب
برست آنحضرت رنجیم بعد از مشترک شدن سه نیارا پروردی مبارک و مسکن شیرینی
فرو داده و عالکرده در روئی بزرگین نهاد و اشک بسیار از حضیر برجست و بکار را
از نای پیشیبت رسول نجد ای متuale مجال استکشاف اینجا نبود درین اشنا
حسین بجهت و برپشت مبارک پیشست و پنیادگر یک کردان صرور گر پی خود را
فراموش کرد و بحسین حملات اندعلی بنیاد علیه متوجه شد و فرمود باشی
اشت و ائمی یا حسین چرا میگیری گفت اسی پر هرگز نمیں حال که امروز داری
تراند پرها ام این چه حال است برگوئی فرمود ای پسر من امروز بجمال مترک
شما فرجی و مُسروری حاصل شد که مثل آن هرگز نشده بود چیرینی از درگاه هر ب
الغت آمده خبر سایید که امثنا من شمارا بغيرت خواهند کشت و هلاک خواهند
دعا کرد که اگر در دنیا محظی معاذب بر سر شمار و دعا قبیت کار شما بخیر باشد از آنجل
اشت که رسول نجد اندعلیه دار و تلمخ برداشده شد که یحیی بن ذکر یا که شنید و عرض
خون آن بی مهتمه از هزار کسر اکشتم و امتحن تو این فرزند دلیند ترا خواهند کشت
عوفگان مهتمه از هزار کسر را خواهیم کشت همانی الصواعق وغيره و احادیث
درین باب بطریق متعدد و بسیار آمده و در کتب مطولة مرقوم هنوز آنچه باید در یافت

فصل بیان سبک‌گذشتگی حضرت مامه‌ها

علیک السلام من نیز متوجه شدن و بسته بگو
وازان اخنای باز پیمان بقیه روان شدن بازد و کسر ملایر فرو آمد

برانکه چون حضرت امام حسن صلوات اللہ علیہ وسلم نبینا وعلیہ وفات یافت معاویہ پس
پسر خود زیر پروردگاری معاویہ سلطنت و ملک حوالہ دی کند پس شورت
کرد و رین امر با اہل شام همہ قبول کردند بعیت بازیز پرمنودند و آمد برائے
حج از دمشق و بدرینه رفت و از اہل حرمین طلب بعیت کرد و ایشان قبول نکردند
پس تهدید کرد و ترسانید ایشان را ناچار ایشان ہم بعیت کردند مگر چار کس حضرت
امام حسین و حبید الرحمن بن ابی بکر و عبد اللہ بن زیر و عبد اللہ بن عمر پس تعظیم و
اعتزاز ایشان بسیار کرد و حسین سلوک دار سال تھائیت پیش از مقبول نکردند مذکونینه
که حضرت امام حسین علیہ السلام سکلیف بعیت نداد و تازندہ بود و درخواست این عزیز
نکرد و ہرگاه داشت معاویہ که عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد اللہ بن زیر و عبد اللہ
بن عمر ہرگز بعیت قبول نمیکنند ایشان را در خلوت طلبیہ طبع باموال کشیرہ
داد عبد الرحمن بن ابی بکر گفت اخیتیا کرن فعل رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و آیت
ابو بکر را و یافعل عمر را رسول خدا که شقال فرمود مردان را بطور خود گذاشت
و کسی را خلیفہ برآ نہ ناخت پس قصد کردند سبوئی خصل مردی که ابو بکر بود بعد
ایو جگہ وفات یافت و والی ناخت پسر خود را دنی کی از هر اور ان خود را پس

The image shows a single page from an old Persian manuscript. The page is filled with two columns of dense, handwritten text in a traditional Persian script. The ink is dark, and the paper has a light beige or cream color with some darker spots and variations in texture, characteristic of aged documents. There are no other markings, such as titles, headings, or illustrations, on the page.

مردمان تپرس خود عمر بن الخطاب را فضل یافته و خلیفه ساختند و اما عموں الخطاب
نظر کرد و قابل خلافت شکس را یافت میان ایشان خوری گذاشت پس
اختیار کردند مردمان کی رازان شش تو نیز کی ازین طرق اختیار کن پس
خاموش شد معاویه بعد ازان گفت که فردا بر منبر حواب خواهی داد وقت موعد
بر شبر برآمد و شجاعت وغیره اوصاف و احوال پسر خود بیان کرد و گفت که اهل شام
همه بیعت نمودند با او بعد ازان گفت که این سه کس هم بیعت کردند و اشاره
به جانب عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن الزبیر و عبد الله بن عمر کرد آنوقت
ایشان طاقت نیافتنید که دم بزند ساکت اندند پس اهل حجاز این مقاله شنیده
بیعت نمودند و هرگاه که مجلس پر شکست این سه کس را بستادند و گفته که ما هرگز
بیعت نکردیم مردمان باور نکردند و در همین شب معاویه بشام رفت و بودا بن
سعاطه و رسنه پیچاه و دو هزار مانی مقتاح النجاشی ماتبت بالسره وغیره ان فی سنت
خمسین دعا معاویة اهل الشام الی السعیره بولایت العهد من بعد لانه نیز پریعوه
در هزار من عهد بالخلافه لانه داول من عهد بجا فی صحته ثم ان کتب اے
مردان بالمدینه ان یاخذ الیعیة لخطب مردان فقال ان امير المؤمنین ائمی ان
یستخلف علیکم ولده نیز پریعلی سنت ابی بکر و عمر فقام عبد الرحمن بن ابی بکر اے
لصدیق فقال سنت کسری و قیصران ابا بکر و عمر لم چیبلما بی فی اولادها و لا
فی احمدین ایل میباشم صحیح معاویة سنت احمدی و خمسین دا خذ الیعیة لانه فیعیث

الراي في العلوم الشرعية والآداب والفنون

الى ابن عفر شهد وقال ابعد يا ابن عمر انك قد تقدت انك لا تكتب ان بيت ليلة سوداء
عليك يا مير واني اخذ زنك اتنى شق عصا المسلمين وتسعى في فساد ذات جنديك فحمدوا بن
محمد ابي اشني على شتم قال ما بعد فانك قد كاتبت قبلك خلافاً لعم ابناك ولهم اباكم كثيرون
ابنائهم فلهم ياربي اتنا نعم رايت في اهلك سكتهم خمار المسلمين بعلم الاجرام.
تحمّل ربنا ان تشنع حد المسلمين وام اكرن لا يغول ابداً ادار جبل المسلمين قاده احتمل اهلاه
قادها ما ارجون منكم من شفائي رحمة قد فخررت ابن محمد شهار رسول الى ابن ابي بكر فاش،
شمر اخذ في الكلام فقطع عبد الكلام وقال لك واسعد يوم ورثت ان اذاك وفتكك في امر انت
لَا اشتراك لا تفعل واثد لاردن هزا الامر شوري بين المسلمين وللتعرف بهما عليه شهد
شمر وشب ومضى ثم ارسل الى ابن الزبير فقال ابن الزبير انا انت تعجب برداع كلام انت
من حجر وخل في حجر اخر دايم محضرت الى هذين الارطين ففتحت في مناخ زجا وخطتها على انتشار
قال ابن الزبير انك قد طلت الامارة فاغروا وتمه انتك فشالعه اذا لا ينابيع انتك
معك لا يكنا نسمع ونطبيع لا نجح لم يعدها بدر ثم راح وصعد صوته المبرر محمد شهد واثني
عليه شتم قال انا وجدنا احاديث الناس ذات اغوار رغموا ان ابن عمر وابن ابي بكر
وابن الزبير بن يحيى يزيد وقد سمعوا اطاعه وبايصاله فقال هل فشام واسعد
لامرضي حتى يبايصاله على روس لا شهاد ولا افضله نبا اعناقهم فقال سبحان
ما اروع الناس اقربيش ما بشير لا اجمع هزه المقاله من حدكم بعد اليوم شتم فقال لك
الي ابن عمر وابن ابي بكر وابن الزبير وهم يقولون لا واسعد فنقول الناس هلي واتكل

معاوية فلحق بالشام وصل ابن المنكدر قال ابن عمر متى يبعث مزیداً فكان خير علينا أكان بلا رصبة
ومات معاوية في رجب سنة ستين ودُعِيَتْ روايات آمده كلام صعصعة مجلسين
معاوية حاضر بود كمشورة بعيت نفر مدليه سكر وسمير حضرا ران مجلسين كرد و
ابي صعصعة فاموشن بود كله معاويه گفت پرا سخن نمیکوئی گفت اگر در نوع میگویم
از خدا می ترسم و اگر راست گوییم از قومی ترسیم کویم مشکل و گز نگویم مشکل و عن ابی
عثمان السندی قال قال مروان بن الحكم بايع الناس لیزد سنته ابی بکر و عمر قال
عبدالرحمن بن ابی بکر اذالمیست سنته ابی بکر و عمر و لكنها سنته هر قل و قبیر فقال مروان
هذا الذي انزلت فيه والذی قتل لوالدیه اف لکم الایته فسمعت ذلک عاریشہ فقل اذالم
تنزل في عبد الرحمن ولكن نزل في ابی بکر ولقطع كل خلاف جمین هما زمان شاهنیم و ردی
عن سما بنت ابی بکر عن ابی بکر الصدیق عن ابن عمر البی قال رایته ولد الحكم بن العاص
سی لما بر کانه القروة و انزال تدمی ذلک و ما جعلنا امرؤ يا التي ربنا لا افتدتة اذاس
والشجرة الملعونة - الحكم ولده اخرج البخاری عن يوسف بن مايك قال كان مروان
على المحجر ثم عمله معاوية بن ابی سفیان فخطب نجاعل نفر مدیون معاویه لکی بايع له بعد
ابی فقال عبد الرحمن بن ابی بکر شیئاً فقال خنده فدخلت میت عاریشہ فلم يقدر عليه
قال مروان هذا الذي نزل فيه والذی قتل لوالدیه اف لکم اذالت عاریشہ من
الحجاج با اذلال شد شیئاً فیما من القرآن الا ان اشد اذلال صدری واخرج عبید
بن حمید و صحیحه ابن مرواد عن محمد بن زیاد و قال لما معاویه لا نبره قال سنته ابی بکر و عمر

فقال عبد الرحمن سنته هر قل و قيصر فقال مروان هذى الذي نزل ليه فيه الذى قال لواليه
اٹ لکما اسی بلة ذکر علی بشارة فقال كذب مروان و اشده ما هو فيه ولو شئت ان همی
الذى انزلت فيه بیت ولكن رسول الله لعن ابا مروان و مروان في حبله فلکر و ان
حصیص من لعنة ابیه و اخرج ابی حاتم عن عبد الله قال قی الى المسجد حين يخلي مروان
فقال ان معاویته و اشده فی نیز پیرا احسنا بان سیخ لغه و استخلف ابو بکر فقتل
عبد الرحمن بن ابی بکر ابا جبل مافی اصری من لدھ ولا اصری من اہل جنیه ولا جمل
معاویته الارجحه و کرامته ولدھ فقال مروان السست الذی قال لواليه لکما
فقال عبد الرحمن السست ابن العین الذی لعن اباک رسول مشر و سمعها علی بشارة فقال يا مروان
انت القائل بعبد الرحمن کذا و کذا ولكن ننسل لی فلان بن فلان هذانی و المنشور فوجہ
واخرج ابو علی والحاکم عن ابی جربہ و ان النبي صلی اللہ علیہ و آله و سلم قال رأیت
نی النوم بنی الحکم بیرون صلی بیزی کما تیز و القرود نمارا علی النبي صلی اللہ علیہ و آله و سلم ضاحکا
ستجهما حتی توفی ولی ما شت با شترة قال الحسن البصري افسد امرا ذات شان مروان بن
العااصی ثم شار علی مسویہ رفع المصالحت عهد و قال ابن القریح مکرم الحوزی رفع ولایت
نی الحکم الی يوم القيامت و المغيرة بن شبہ فانہ کان عامل مسویہ علی الكوفۃ فكتب
ایه مسویہ او اقرات کتابی خا قبل معز و لانا فابطاعته فلما در دعیہ قال ما ابطاب
قال امرکنت او طبیعته لی ہو قال الی بیعته من بعدک قال فعلمت قال نعم قال ارجح
الی عملک خسر قال لی احمد پادر اک و من عجل مسویہ غیر غیری لایزال فیہ الی یعنی القیامت

فقال عبد الرحمن سنة هرقل وقيصر فقال مروان هذا الذي نزل ليه فيه الذي قال لوالديه
اذا لكما اني سمعت ذلك عذرا شئت فقال كذب مروان وانشد ما هو فيه ولو شئت ان اسمى
الذى نزلت فيه سمعت ولكن رسول الله لعن ابا مروان ومروان في حبل قلبه وان
حضر حكم من لعنة ابيه واخرج ابا عاصم عن عهد امته قال في المسجد حين يحيى مروان
فقال ان معاویة دامت في نيز ما احسناها بان سخافته واستخلف ابو بكر عمر
عبد الرحمن بن ابي بكر ان ابا بكر ما جعلها في اصحاب من لده ولا اصحاب من اهل بيته ولا جعلها
معاویة الارحمته وكرامته لولد وفقال مروان است الذي قال لوالديه اتف لكتها
فقال عبد الرحمن است ابن اللعين الذي لعن اباك رسول الله وسمعتها عذرا شئت فقال يا مروان
اثنتين القائل عبد الرحمن كذا وكذا ولكن نزل في فلان بن فلان هرافي والمشور فبره
واخرج ابو عبيدي والحاكم من ابي هريرة وان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال رأيت
في النوم بني الحكل ببرون على ميزري كما تبر و القردة فماراى النبي صلى الله عليه وآله وسلم صاحكا
ستجهما حتى توفى ولن ما شت باستئناف قال الحسن البصري فسدا مراتا ثمان عمر و ابن
العااصي طشار على صوبي يرفع المصاحف تحدث وقال ابن القوي مكي الحذايج ولبن ابي
الحكل الى يوم القيمة والمحيرة بن شيبة فاتحة كان عامل صوتية على الكوفة فكتب
اليه مسوقة اذا اقرات كتابي فاقبل بصره لانا بطاعتة فلما ورد عليه قال ابا ابيك
قال امركت اوطبيك الى هؤقال البيعة من بعدك قال فعلمت قال نعم قال ارج
الى عكل ضرس قال له مصلحا وراك وضعيه جل مسوقة في غير وقت لا يزال فيه الى يوم القيمة

قال ابن سرور وقد عذر بن خرام على مسوحته فقال لا ذكر له في امة محمد بن سليمان
عليها قال فصحت وفقطت برأي والده لم يبق الا ابنى واجنار وهم وابنى احق قال
عذبه بن سير خطب مسوحته فقال اللهم اكثن انما حمدت ليزير لما رأيت هن
في بغرة ما آمنت انما جلس حب الولاء الالى وليس لها صفات بغيرها فقضى قبل ان يبلغ
ذلك ولد زير يحيى الشقى المرتمنى سنة خمس وستة عشر من وحدة أبوه ولديه ده
واكره الناس على ذلك كما تقدم في الصواعق وسبب خروج الحسين عليه السلام من
ان يزير لما استخلف ستة سنتين ارسل عاشره بالمدية ان يأخذ له البيعة عن الحسين
فصرخ عليه خروجا على نفسه فسمع بذلك الكوفة فارسلوا اليه ان ياتيهم لبيانه ودعي
عنهم باسمه من الجور فنهاه ابن عباس فقام وقال واحسينا و قال لا ابن عسر
فكان مدحه فلا مدحه يا إلهنا فلما قيل له عبا من قال واحسينا و قال لا ابن عسر
سخن ذلك فلما فلي ابن عمرو قيل له عبيده و قال هنود عك اشد من قتل ونهاه ابن زير
ایده فقتل له حدثى الى ان يكتبه كثيابه حرمتها فما احب ان يكون اما ذلك الكبش و مرقول
اخيه اياك و سفهاء الكوفة ان يستخفون قيصر جوك و سلوك فتنهم و لات صين مناص و قد
ذكر ذلك ليلاه قتل فترجم على اخيه الحسن لما يبلغ سيره اخاه محمد بن الحنفية كان بينهم
طشت غير ضافية فلما تواره من دموعه ولهم يبق بكتبة اشد الامرين حزن سيره و قدم
اما مسلم بن عقيل فما يعلمه من اهل الكوفة اثنى عشر الفا و قيل اكثر من ذلك فامر زير
ابن زياد فنجار اليه فقتلها و ارسل برأسه اليه فنكله و خدره من الحسين و نهى الحسين في

وَهُنَّا يَرِيدُونَ أَنْ يَجْعَلُنَّكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ
جَاهِلِينَ إِنَّمَا يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ
أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّعْلِمٌ

سِرِّ الْفَرْزَدِيِّ فَقَالَهُ مِنْ لِلْخَيْرِ النَّاسُ فَعَالَ لِرَجُلٍ عَلَى التَّحْرِسَةِ فَكَانَ دَائِيَ سَرِّ الْفَرْزَدِيِّ وَأَلَّهُ قُلُوبَ النَّاسِ مَوْكِعَهُ يَمْوِلُهُ مَحْمَدُ بْنُ أَبِي هُبَيْطَةَ وَالْقَعْدَةَ ثَيْرَسَ مَنْ سَوْدَ دَائِيَ
يَفْعَلُ إِثْيَا وَسَارَ الْحَسِينَ وَهُوَ غَيْرُ عَالِمٍ بِمَا جَرَى بِسَلْمَ حَتَّى كَانَ عَلَى ثَلَاثَةِ مِنَ الْقَادِسِيَّةِ تَلَاقَهُ
الْخَيْرَ مِنْ يَزِيرِيَّةِ قَالَ لِلْأَرْجُونَ فَمَا تَرَكَ كَذَلِكَ خَلْفَهُ خَيْرٌ أَتْرَجَهُ وَأَخْبَرَهُ الْخَيْرُ وَقَدْ وَمَ اِبْنُ زَيْدَ
وَهُمْ تَعَدُّوْهُ فَتَمَّ بِالْأَرْجُونَ فَقَالَهُ أَخُو مُسْلِمٍ وَأَشَدَّ لَا يَرْجِعُ نَصْبَهُ ثَيَّا زَادَ الْقَتْلَ ثَمَّ الْأَجْرُ
فِي الْحَيَاةِ بَعْدَ كُمْ ثَمَّ سَارَ فَلَقِيَهُ أَلَّا خَسِيلَ بْنَ زَيْدَ فَعَدَلَ لَيْلَ كَرْبَلَاءَ ثَمَّ سَنَنَ الْمُعَرَّمَ سَنَنَةَ أَصْدِيَّ
وَسَيِّنَ وَكَانَ لَمَا شَارَفَ الْكَوْفَةَ سَمِعَ بِإِيمَرَةِ الْعَبْدِ إِبْرَاهِيمَ بْنَ زَيْدَ بْنَ حَمَّادَةَ زَيْدَ ثَمَّ سَرَّتْهُ
مَقَاتِلُ الْقَلْمَانِيَّةِ مَقَاتِلُ الْمَسْوَانِيَّةِ مَقَاتِلُ الْمَزْوَدِيَّةِ كُمْ بَادَ وَبَعْتَهُ يَزِيرِيَّةَ قَابِيَ قَاتِلُوهُ وَكَانَ
أَكْثَرُ الْخَارِجِينَ لِلْقَاتَالَةِ كَاتِبُوهُ وَبِالْيَوْمِ ثَمَّ لَمَّا جَاءَهُمْ أَخْلَفُوهُ وَفَرَّوْهُ عَنْهُ إِلَى أَعْدَاءِ إِثْيَا.
الْسُّخْنُ الْمُعَاجِلُ عَلَى الْخَيْرِ الْأَجْلُ فَحَارَبَ أَوْلَيْكَ العَدُوُّ الْكَثِيرُ وَمُوْهُ مِنْ أَحْوَتِهِ وَأَبْلَهُ تَيْفُ
وَثَانِونَ نَفْسًا بَيْتَ فِي ذَلِكَ الْمُوقَتِ ثَيَّا ثَمَّ بَاهْرَامَ كَثْرَةً أَعْدَادِهِ وَعَدْدُهُمْ وَحْصُولُ
سَهْافَمْ وَبَارِجِيمَ الْيَهُ وَلَمَّا حَلَّ أَلْيِمَ وَسَبِّيَّهُ مَصْلَتَ فِي يَرِهِ اَنْشَدَ بِقُولْ + زَانَا بْنَ عَلَى خَيْرِيَّ
آلِ بَاشِمَ - كَفَانِي بِهِذَا مُفْحِرِيَّنَ الْخَيْرِ - وَجَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مِنْ ضَيْ - وَخَنْجَنَ سَلَحَ
اَنْشَدَ فِي النَّاسِ بِزَهْرَ - وَفَاطِمَةِ سَلَالَةِ أَحْمَدَ - وَعَمِيَ يَعْنِي الْجَنَاحِيَّنَ بَرَّ - وَنَيْنَا الْمَابَ شَدَّ
أَنْزَلَ صَادَقَا - وَفَيْنَا الْمَدِيَّ الْوَجِيَّ وَالْخَيْرُ ذَكَرَ - وَلَوْلَا مَا كَادَ وَهُ بِهِ مِنْ ثَمَّ ثَالِوَ اَبِيَّهُ وَبَنِيَّ
الْمَهَارَ - وَعِيدَرَ وَاعْلَيَّهُ ذَهْوَ الْمَجَاعَ الْقَرْمَ الْجَمَالِ الذَّي لَيْزَدَلِ وَلَا يَجُولُ وَلَمَّا مَنَعَهُ وَاصْحَابَ
الْمَأْشِلَ ثَمَّ أَقَالَهُ بِعِضْمِهِ اَنْقَرَ الْيَهُ كَانَهُ كَبَدَ السَّارَ الْأَيْزَدَقَ مِنْهُ قَطْرَةٌ حَتَّى بَيْتَ عَطَشَ اَفَقَالَ

سيرة الفرزدق فقال له مين لي خير الناس فقال لرجل على زوجه سفالة يا داى س
صل اشعد عليه وآل قلوب الناس معاك سيفهم سمه بنى امية والقىها نيزن من سوداية
يتعلما ثار الحسين وهو غير عالم بما جرى عليه حتى كان على ثلاث من العاد سنية لفاص
الآخر بن يزيد التميمي قال لما رجع فما ترك كث خلفي خيراً ترجوه وآخره الخير وقد ودم ابن زيد و
وسمعوا واد فتم بالرجوع فقال له اخو سلم وانشد لايرجع نصب نباز او لقتل نبال الماجد
في الحياة بعد كلام سار فلقيه ابايل خليل بن زيد فعدل له كربلا ثم من المهرام سنة احدى
وستين وكان لما شارفت الكوفة سمع به اميرها عبد الله بن زيد وفتحه عليه مات سريان
متقابل فقام وصلوا عليه التسوا منه مزوره على كلامه ياد ويعتله لغيره فابني قاتلواه وكان
اكثر الخوارج بن القتاله كاتبواه وبالیوه ثم لما جارهم اخلفوه وفر واعنة الى اعدائهم اثناء
السنت العاجل على الخير الاجل فحارب اوليك العدد الاكثر وموه من احواته وامله تيفت
وكانون نفساً في ذلك الموقت ثماناً باهراً مع كثرة اعدائهم وعدد هم وحصول
سافهم بارجيم اليه ولما حمل عليهم وسيفه مصللت في يده انشد يقول +انا ابن على خير+
آل باشم - لفاني بمن امخر من اخرين - وجدى رسول الله اكرم من مضى - ونحن سراج
الشري في الناس نبهر - وفاطمة امي سلاله احمد - وعمي يدعى زالينا حسين ببر - وبنينا كتاب الله
انزل صادقا - وفيينا العدى الوجي والخير في ذكر - ولو لا ما كان واهه بين انهم غالوا بنيه وبين
الهم يقدر واعليه ذهو السجاع القرم العجل الذي لا يزدلي ولا يتحول ولما منعوه واصحاح
الماشى ثنا قال البعض انظر اليه كان كبد السماء لا يزدلي منه قطرة حتى يوم عطشاً فـ

لما دعوه لغسل قبوره في الماء الذي ينزل على قبورهم فلما دخلوا على قبورهم
لما دخلوا على قبورهم فلما دخلوا على قبورهم فلما دخلوا على قبورهم فلما دخلوا على قبورهم
لما دخلوا على قبورهم فلما دخلوا على قبورهم فلما دخلوا على قبورهم فلما دخلوا على قبورهم

الحسين أقبل عطشا فلم ير وسح كثرة ثرب للما حتي مات عطشا و رعا الحسين بما
فيه شرب فحال رجل بينه وبين الماء سبعم حرمه فاصابه خثار قال اللهم رب فضلا صحيحة الحرف
بطنه والبر في طره وبين يدي الشنج والمراوح وفلحة الكانون وهو يصيح عطش نبوتي
بسولق وما دلني لو شر بخمسة لفظا هم فشيء ثم صبح فيسيفي كذلك لان فتح بطنه
ولما استحر اقتلن باهله فالحمد لله الوايقتلون من حسم واحد بعد اصحابي قتلوا ما يزيد
على الحسين صاحب الحسين امداد مررت عن هرم رسول الله صلى الله عليه آله وسلم فتح
خرج الآخرين يزور بن الحارث الرياحي من عسكرا اعدايه راكبا فرسه وقال
لها ابن رسول الله لين كنت اقل من حرج عليك فلما دخلت على انان من ضرك لعلنا نال
متقاعد جبرك ثم قال بين يديه حتى قيل فلاماني اصحابه وبقي مضردا على عيدهم وقتل
شيئا من سجوانهم فحمل عليه سمع كغيرتهم وحالوا بينه وبين حرمه فصاح كعنوسه وكم
عن الأطفال والنساء فلقو اثتم لهم زيل يقاظهم لان اخشوذه بالحرار وسقط على الأرض
فخيره اراسه يوم عاشور سنته احدى سنتين ودبر كاه معاوبيه مردوان واقعه
در شهر حبيب شهر پیاده وشهر داہل شام عیت یزید پیغمبری مرتکب کردند بعد ازان
قاده بیانیه فرستاد و بعدها آن خیانت شدت که از حضرت امام حسین صلوات الله
علیه و بنیه و علیه سلامت بگرد و عامل آن خیانت دران بود و در بعضی روایات ولی بن
عقبه در در ز شبیه مردان حضرت امام حسین علیه السلام را طلبیده اکراه
بر عیت یزید بخود در بعضی روایات آمد و که در آنوقت جذاب امام حسین

صلوات اللہ علی بنی اسرائیل و آله فرمود معلوم شد که معاویہ مُرد مردان گفت چگونه ذہبی
فرمود اگر ذہبی بود مراد کراه بر صحیت نمیگیرد آنحضرت را پیش معاویه
خبر داد و تقدیم بر صحیت نمود امام حسین علیہ السلام فرمود امر وزبانی ہاشمی چشم فرد اجرا
تو بچشم شب بکشنبه بست و ہفتم رجب متوجه شد و بعضی روایات آمره حبید اللہ ابن
زیبر ایهم اکراہ کرد ہر دو لفته مارالایمن بست که مخفی صحیت کلمت علی بر سر لاشدار
فردا آنچہ خواهد شد بظہور خواهد آمد پس خانہ خود اتریحیت آوردند و حضرت امام حسین
و عبید اللہ بن زیبر و شبیکه و شب زماں رجب ہافیزانہ بود از مدینہ بیرون آمدند
و سیم شعبان در که دخل شدند و بعضی روایات در ہمین اوپیان زاد اسی صحیح متوجه
و فہم شد بعضی نیجم ذی حجہ و بعضی مشتمل ذی حجہ کعنة اند وہاں روز ایام شہید شده بود
و عبید اللہ بن زیبر خود در آنکه ماند بلکہ حضرت امام حسین احمد فتن منع کرد لیکن حضرت
امام حسین صلوات اللہ علی بنی اسرائیل کو فرمکا قیب بسیار در سائل بیان فرستاده
و بپیان غم تمام نوشت که ما را بیعت بزرگ نہ کنم فاش فاجرق قول نبست اگر ان امام ہر حق
اینجا اتریحیت آردو گردن اطاعت پیش اقدم سید امام خود ہم نماد و جان خود را
آندر ای ان مرجان رسول ملک علام خوہیم ساخت و ہر خون و رزمان امارت معاویه
پیش ہمی نوشید حضرت امام حسین علیہ السلام نظر بر جو فائی این قوم کے سابق
پدر و پرادر بزرگوار او کرده بود مرا با و ائمہ ایضاً میفرمود و اصل اتفاقات باصرار
ایشان نیفرمود چون الحاج و سماجت و لجاجت این قوم از حد درگذشت و نبلا ہر

کلامات اش علی خبیا و علیه و آله فرمود معلوم شد که معاویه مرد مردان گفت چگونه داشت
مرود اگر نزد همی بود مردا کراه بر جمیعت نمیگرد آخوند مردان اخنفست را بیوت معاویه
داد و تقدیر به جمیعت نمود امام حسین علیه السلام فرمود امر زبانی با شعر چنین فرد ارجمند
جگویی شب بچشم نیز بست و هنهم رجب متوجه شد و در بعضی روایات آمد و محمد اشدا بن
سیراهم اگراه کرد هر دو گفتند مارا آین بست که من خنی میعیت کلمه علی روسالاشاد
ردایا اپنجه خواهد شد بلطفه خواهد آمد پس خانه خود را تشریف آورد و زد و حضرت امام حسین
محمد اشدا بن زیر در شبکه دو شب زماه رجب با قیام نه بود از مردمه بیرون آمدند
سیم شعبان در که دخل شدند و در بعضی روایات در همین او قبل زادایی صحنه
ذل شد و بعضی سچم ذی حجه و بعضی هشتتم ذی حجه چندند و همان روز ایام مسلم شهید شده بود
محمد اشدا بن زیر خود در آنکه اند بلطفه حضرت امام حسین اهمان فتن منع کرد لیکن حضرت
ام حسین صلوات الله علی خبیا و علیه اهل کوفه مکاتیب بسیار در سائل هشیار فرشاده
لیکن این نامه کامن نوشته که ما را جمیعت زیر بلطفه فاسق فاجر قبول نیست اگر ان اام رعن
تجیا تشریف آرزو گردن اطاعت پیش اقدم شد امام خود هم ناد و جان خود را
نمایی ن مر جان رسول ملک علام خوییم ساخت و هر چند ورزمان امارت معاویه
تر همین می نوشید حضرت امام حسین علیه السلام نظر بر جو فائی این قوم که سابق
در و برادر بزرگوار او گردیده بودند زرا با و انجکار میفرمود و اصل اتفاقات باصرار
پیشان نیز مرود چون الحاج و سماجت و لجاجت این قوم از حد در گرفت و نجا هر

لعلكم اتفقتم على ذلك او دفعتم بهما اليه مني دعائكم الى الله ربكم بفضل الله ربكم الذي اتيكم بهم من اجلكم

اسعدوا وستقامت ایشان بر امثال مردین واطاعت باسم المؤمنین عشوای
وامثال مغلظة که می توشت شاهد شده ناچار آنحضرت بمحکمها هر شریعت برای
امام محبت متوجه بجانب کو فرموده بکین مغموم و محروم بود که این بخاطر مبارکش
میگذشت که اقامست فرماید و گاهی راده سفر تملیکیت و چون قدر غالب بر
تدبر است ذکر و ایشان شد عبد الله بن عباس مده عرض کرد که این راده فتح باشد و
وابن عمر نیز عرض کرد که ایام همام از تدبیر و نزد وزیر اکه چون رسیدند اسلام
علیه و اکه راحی سبیل نه تعالی مخبر کرد ایند میان دنیا و آخرت رسول خدا خرت را اخضیا
کرد تو فرزند رسولی و پدر خیا بخواهی رسید پیش حضرت ایام همام قبول نظر مو و عبد الله
بن عمر آنحضرت را پیمانقه و گرای وزارتی پسیار و تاله بشمارد و اعیاد و لغفت غالب
آمد پس ایام حسین صلوات اللہ علی نبینا و علیه و عرض من قبول نظر مو و قسم است مرا که
وید مادر و پدر و برادر و عبرت و اخچ کو فیان بیوفا با پدر و برادر حضرت ایام حسین
صلوات اللہ علی نبینا و علیه و عرض من معاشر کرد می ترسم که با حضرت ایام حسین علیہ السلام
چه خواهند کرد و جابر بن عبد الله و ابو سعید الخدروی و ابو واقد البشی و غیرهم نیز مان
آمدند آنحضرت پدریان نظر مو و اراده صلح بجانب عراق نزد عبد الله بن عباس گفت قسمی
که این کی بر می کرد ترا خواهند گشت میان زمان و دختران و فرزندان تو خانم چشمکش
حضرت ایام حسین علیہ السلام قبول نظر مو و عبد الله بن عباس گرای کرد و لغفت خیک
کرد می خواهند زیرا که قیشوره داد و خود در کنیت دهرگاه میدید و عبد الله

بن عباس بن بیر را میگفت حصل شد مراد تو پدران پسخوستی که امام حسین علیه السلام بیر نشود و در تو در میان اهل حجاز بگان چون حضرت امام حسین حصولات اسد علی نهادند . بعد از آدای حج روایت شد و در رکاب عالیجناب اهل دعیمال دنیا انسان اهل دم بودند طی منازل و قطعه مراحل نموده بقول بعضی روز چهار شنبه یا پنجشنبه در محرم سال شصت و نزد بعضی روز هشتم ماه ذکور در داخل کربلا شد بیر علی بیرون و عامل بصیره عبده الله بن زید ملعون را اتو شه فرستاد که با حضرت امام حسین علیه السلام قتال نموده کارشن با تاهم رسائید و عبده الله بن زید از بصره آمد تمابا . پیر ارسن رمیان آناعمر و بن محمد را مقرر نمود بجانب کرد لار وان ماجد .

پس آنها فوج دیگر فرس تا و تا بست و د د بغا ر د د ل عقبی . دایت س
روز هشتم محرم جنود بدنجان رکر بل اجمع شد تا نهم محرم رسیده باشد
جیک کرد و در ند حضرت امامین امام علیہ السلام صلت خواست شراند آخر روز دهم
محرم شنبه شنبه هفتاد هر خندق ساعی حبیله و کوشش هائے بلیغه در هدایت ان
مردان بنوادچون داع ختم اللہ علی قلوبهم برداشتن لفیحیت حضرت امام
امام کمیح ایشان را اشترکرد و امام فرمود بکو فیان که اگر از عهد خود گشته بید موعده
و مواعیده را که با قسم مغلظه بنواده بود و در آخر بطبع دنیا فراموش کر . یه و دین
را بر باود و دنیارا اغتیار کرد وید مرد اگذار چه ما بطریق بر و م باز زدن زید
پلید به برید اپجه شد فی است خواهد شد هر گز بنا هاطر بکاران نیما میس آن شفیع

حضرت امام حامد را باز تقدیم فرزندان عالیشان روز جمعه و نزد بعضی روزگار شنبه و تردد
بعضی روزگار شنبه روز عاشورا شنید کردند و قول قال صحیح است در در رایی مثبت است
و دو تن بودند و بجز حضرت امام زین العابدین سعیکسی را از فرزندان حضرت امام حسین
علیہ السلام نگذاشتند و از حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام نگذاشتند و از حضرت
امام جعفر صادق صلوات علی بنیاد علیه السلام دستی سعی سه زخم و برداشتی سعی و چیزی خواه
بر بدن ببارک امام حامد بودند و از اولاد حضرت ناصره بزرگ علیهم السلام چهار چنانچه
سید الشهداء صلوات اللہ علی بنیاد علیه و بعضی روایات مهدیه کس شنید شدند و از
حسن بپیری مدود گفت شاهزاده کس از اهل بیت رسولخدا اصلی الله طیبه و آله و کعبه اهل
باقصی شنید کشند و در روایی زین ثبیحه و نظیر خود نداشتند و بعضی روایات بیت
کسر از اهل بیت بیوت بودند و بعد از شهادت امام المؤمنین آن پنجتاد بیت دین
بجانب پر و گیان عصمت روکردند و اپنے بنی هاشمی و بیرونی ولاد رسولخدا اصلی الله
علیه و آله و برق کن پدرگاه جل و علامه ندوی از ابتدایی دوستی ایند کسی نکروه و
حق تعالیٰ از رو سیا اهل را بخرا و عذاب بیان گرفتار ساخته خسرو اهل دنیا
و الاخرة در شان اینهاست و مشهور است که رسیا این مفسد ای و سردار این پنجتاد
بیزیلی عین بود بیان سر بارک ای و سروردین شاد و شادمان گردید و سخفا
و سخفا ای ای بیت بیوت لکلی گردخانچه در صواعق محروم روایت ابن الجوزی و در و
و این معنی سجدی مشهور گشته که متواتر المعنی شده قال العلامه النصاری فی شرح المقام

صلی اللہ علیہ و آله و ساد و فاطمہ با ابی ہریرہ بیان فرمود و از نام آن پر بحث ہے
کہ ابی ہریرہ خبر دادہ بود و ابو ہریرہ میگفت کہ اگر بخواہیم نام او بزرگان بیان رسم
لیکن میزان نہ بخواهیم کرنا شت و اخرج الجخاری میں حدیث ابی ہریرہ ہے کہ اسی
علی میں اعلمه من قریش فقل امر و ان لغتہ اللہ علیہ وسلم قال بخیر و متوسل تھے من
اقول فلان بن فلان اخرج الحاکم ابی ذر عن لغتی علی اللہ علی و آنہ تقوی فی المحدثین
نبوایتہ ربیعین اخند و اعباد اللہ علی عبیدہ او اما و قال اللہ تعالیٰ کتاب
اخرج لمیقعنی عن پیغمبر مقبل رای نبوایتہ علی عبیدہ فی ما ذکرت ائمہ رضا علیهم السلام
انما ہی نیا عطیہ با فقرت عبیدہ و فی روایتہ فضیلت اما عطیینا کی اللہ تعالیٰ و اما ائمہ
فی لیلۃ القدر ہدایتی از الال الخفا و فی ما ثبت بالسنۃ عن ابی عبیدہ قال رسول اللہ لازم
امرا متنی قاتما بالقطط حتی کیون اول من شیخہ رجل من بنی امیتی قوال له نیز یہ دا خرج لروایا
فی مسندہ عن ابی ہریرہ حکمت رسول اللہ علی عبیدہ و اول من یدل عنتی رجل من بنی امیتی
تفقال له نیز یہ ہذا فی الصواعق تحریجہ رسول خدا سلے اللہ علیہ وآلہ و سلم فرمود
کہ امر امانت من قائم خواہ داند بعد والصفات و اول کسیکہ در دین رخنه خواهد کرد
و سنت و طریقیہ مرآبندل خواہ ساخت امش نیز یہ خواہ بود خپا پختہ نیز یہ پسید بحث
ستون بین و بنیاد خانہ حضرت سید المرسلین ابی زادہ ساخت و امارت ایمان و نقہ
امون ایان را مندم ساخت بزرگی نوشته کہ کارکیہ نیز یہ کر کر کسی کافر فرنگیکہ جنم کردہ پیا
و بعد شہادت الحضرت خانہ کعبہ ایز خراب کرد و در آنجا پر عثما پرید آور دو مرینہ

را حکم دارالحرب داد و در مسجد بنوی سپه باشند و صفاها پسره الوری که آنچا بودند همراه را
 بیغرت و بیگرست کرد و وزنان آنچه را اینجا گردانید و امر پزناک را دخود به شراب
 نخوردندست بیمانند و بالوزیری که بقیه سنت معنوی در صورت مثالی و سیرت ظاهری
 باوری داشت لب و لعی میخودند و اور با خود شراب میخواهند و در سواری چهره
 خود می داشت و دیگر فصایح و قبایح دی در کتب کبار مسطوار است احتیاج تکرار
 و اثمار ندارد و در مروج الذہب گفته ولیز پدر اخبار محجبه و مثالی کثیره من شیوه
 انحصار قتل بنی الرسول و عن الوصی علیه السلام و هدم المسجد و احرافه و سفکه الداء
 و لفسق و لبغور قایمه وابوعبید بالیاس من غفرانه لور و ده فیمن حمد توحید و خالق رسالت
 فی الصواعق قتل بن الحوزی و صفت القاضی ابو علی کتا با ذکر فیه بیان من سی حق العین ذکر
 سهم زیر می شم ذکر حدیث من احادیث اهل مدینه طلاق اخاف اشد و علیه لعنه اللہ و الملائکه
 و الناس اجمعین و الاخلاق ان یزید اعزی مدینه بیهی اخاف اهدی و الحدیث الذی
 ذکر هر راه سلم و وفع من ذکر الحبیش من القتل والفساد لعظم را بسی و اجاجة المدینه
 ما هو شهو جنی فضل بیخواهیه بکو و قتل من الصوابیه بخود ذکر من قرا، القرآن مجنب سبعه
 نفس ایجتیحست المدینه فلم کر فخل مسجدی لاحتی و خلله الكلاب والزیاب و نزت علی سبیه
 صلم تم صد تیقا بما آخر، صلم و لم کن امر ذکر الحبیش لان یا یعنی یزید علی ختم خول لشان
 ایع و ایشان عین فذکر بعضیه المدینه علی کتاب الشیعه و سنته رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله و فاطمہ
 ضعفه و ذکر فی الوقعة الحرة السابقه شهراً عیشه هی قتل بن الزہیر فرسو الکفیه بالمنجهن

وآخر قوّة ياتي فاسقی عظام من ذرّه القبائص اللئي وقعت في زمانه ما شهد منه وهو صدق
الدربين السابعين لايزال مرآتى قابا بالقطط حتى تلير حل من بنى ميتة فقال لمير يزير
واوز ایده سلطقة خلیه است که بعد از دو سال در شر و راحواله پدرش نمود
و در دشت پیداشد که کسے خبر غار و قال لجیوه الحیوان ولما تصلیت مُسون
ابتہ نهد الجایم نزیر بن معادی و قلی من النبی الی الشام و کانت ذات جمال ای جرس
عام فاعیب بامعاویته فانشدت و قالت لمعادیه على عنوق فلاد فعل معاویة
عرفنه من کانت سامرۃ نعمولها بهنها قال لها ما فتنی حی جعلتني ملها عنقا فنی طالن خلا ثما
قرد و ظلماء خد جمیع ما هوی القصر فان لها ثم سیرها ای الماء نهد و کانت حامل تشریف فلانیه
فی البادیه و ارفسته سنتین ثم اخذ بیه معاویة منها و این در سذیه بت و پنج یا بیست
شش بود و مردنی و درستی و رقص در چند کتاب مذکور است که عبارت آن ای کیم
صاحب بطاقات محمد شامي گوید سبب موت نزیر آن بود که شبی بجمال مستی
و بیویشی زبالائی با مجبیر افتاد و سرشن دوپاره شد و مغرضش بدراقتاد
و بگرد صاحب علیه گوید در متون الاجمار مسطور است که سبب موت نزیر
آن بود که روزی بشرب شراب اقدام متود در قتیله است و مشهور بود
برخاست و آغاز رقص کرد و ران اثنا بعذاب عاجل و اجل گز فتار گشته بفیتو
و فرق سرشن بزر می خورد و شد تا در گهفل در پنج محل فرامگرفت و صاحب
تاریخ صح صادق نزیر بیهت او همین نوشته و بقول بعضی در شکارگاه از هب

بیفتاد و بالا شد اما مصطفی افندی رومی در تاریخ خود منالقت این جماعت نگذشت
 و لفته که بر فرشات الجنب رکزشت و عبارت شنید است هاک نزدیکی شهر پنج الاله
 سنه اربعین سنتین بحیرا بالذکریه و ذات الجنب قد ذاب ذهان والراصر الرضا
 و آنچه محاربان ناکسے و قساوت قبلی مرزی یزشقی اندلی به آن امام پمام بفسمه بیهی
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وآلہ ودره و ذکر بلازندادن آب و تیرباران کردن
 و طفلان شیرخواره راشید ساقتنا و هنگ حرمت ذریت رسول و اولاد
 بقول کردند فاوتر کتب معبرته ها آن مشهونست بر زیچپس مخفی نیست تقلب حزین دل
 مگرین این محبته الطاہرین الطعیین کجا تحمل تفصیل تحریر آن تو اندشد لیکن هیل سیل
 الاجمال و تسلیخیض حمال جایی که بلایک در منتها النجاة وغیره مسطور است تعلم می آید
 هر چهار ته ولاد صلی الخبر ای الكوفة ببوت معاویته و ولایته زین پیغم مساعی الحسن
 صلوات اللہ علیہ عن عبییه اتفق نیش صمیم عظیم و جم غفار و کتبوا کتابا ای الحسین
 و عوذه الیهم و بیذلولن له فی القیام هی بیه بالقسم و اموالیم بالعنوانی ذلک تهمبعت
 لکتب بخوبایته و خسین کتابا با من کل طائفته و جماعته کتاب بخوشونه فیما علی القدوه و معاوی
 او و دعییه کتاب من جماعته علی می قاصد من احیانهم سیم اشدارهن الرحیم الحسین بن علی
 میل المؤمنین علیه السلام من شیعیته و شیعیته ابیه علی امیر المؤمنین سلام علیک اما عیسیه
 خان ای اثام منقطرون دلار ای لحم غیر کن عجلن سجل ای این سوال شد و السلام علیک
 و رحمته اللہ و برکاته خداوند علیهم و سیر العیم ای عمه مسلم بن عقیل بن ابیطالب و حشمت

على صدره وحاجية فلما وصل سليم الكوفة نزل في دار المختار بن أبي عبيدة وباب الحسين عليه السلام على يده فلق كثيرة قاطلها على ذلك النعمان بن بشير رأساً للكوفة وجمع الناس في المسجد ورثيهم عن حالته زير يه ولكن التقى بجرد التدمير ولم تضره حذف قلب سليم ابن يزيد الخضرمي وعمارة بن وليد بن عقبة إلى زير يه بخبره عن اصرامه وسلاطيل الكوفة إليه وتعاقل النعمان بن بشير فنزل زير على النعمان وولي مكانة عبد الله شد بن زياد بن يه فوض امر الحسين شيعته أشد فتخر عبد الله من البصر إلى الكوفة فلما قرب منها انكره ودخلها ميسلا من جهة اليماء وفي ذي القعده وآتاهم الحسين فاستقبل الناس في ذلك الليل وسلموا عليه السلام فحيشون بين يديه إلى ولقيوون مر جاكي يا ابن رسول الله قد مت خير مقدم فراري عبد الله من ثابا يه يه الحسين فاسار فكت ولم يكل به حتى دفعوا رالله بين جامعه من البصرة فلما أصبح جميع الناس في المسجد وقرار عليهم منشورا باللة وهو فيهم وحضرهم عن حالته زير يه وفرق جماعته سليم بن عقيل بقوة الله يه عن قلب خطيئ سليم ونزل عبد الله الشفعي في طلبته حتى ظهرت قتله مع ابيه وأبراهيم الثالث خلون من بنيه سنتين من المحرقة وفي ذلك اليوم خرج الحسين من مكتبه إلى الكوفة وقيل لثمان خلون منه وشرح ذلك انه لما بايعه أكثر الكوفة على يه سليم بن عقيل كتب سليم اليه لتمسك قد ومه فتجدد الخروج منعه بن عباس وابن محمد وجابر وابو سعيد الخدري وابو واقد للبيه فلم يقبل وصم السير إلى العراق وخرج مع اثنين وثمانين جلا من البابية وشيعة دوس والعدس في اثناء الطريق فقتل سليم بن عقيل وفرق جماعته فهم بالرجوع فقال

لأحدى شقيطين واليه لا ترجح حتى يفiper شهارنا ونعتن فقال الآخر في الحقيقة بعد
ذلك سار نحو العراق حتى إذا صار ببرطسين من الكوفة لاقاه انسان يقال له الحسن بن زيد
أثر رياحي ومن العرف فارس من أصحاب ابن زيد شأك السلاح فقال الحسين عليه السلام
إن الامير عبد الله بن زياد قد امرني أن لا أفارقك وإن قدمت بكم عليه وانا واثد
كارة وإن مثلكي الشدishi مجرك غيراني قد اخذت بعية القوم فقال له الحسين في المقدم
هذا يلهمي ثقني كتب إله وقد سرت على رسول الله طلبوني وانت من هؤلء الكوفة فان وتمم على
بعيتكم وقولكم في كتبكم ودخلت في مصركم والا انصرفت من حيث اتيت فقال له الحسن لهم
ما علم هذا الكتاب لا ارسل واما انت فما يكتسب الرجوع الى الكوفة ولا سيملا لي مفارقك
او اقدم بكم عليه طال الكلام بينها ودخل الحسين صلات اشد على بنينا وعليهم عص
اشهده دصحابه فنزل بكره بلاني الثاني محرم سنة احدى وستين فقال هنا موضع كربلا
وهذا مناخ ركابينا وقطوار جتنا وقتل رجالنا فنزل القوم وحطوا الاشقاع ونزل
الحر وحيشه قبالة الحسين عليه السلام بارض نهم كتب عبد الله بن زياد كتاباً بالي الحسين عليه السلام
ويطالبه ببيعة زيد فلما ورد الكتاب إلى الحسين وقرأه القاء وقال لرسول ما
عندك جواب فرجع الرسول إلى ابن زياد فاشتد غضبه بجمع الناس وجر العساكر وصيغ
مقدمة سعد بن أبي وقاص في كان ولاه الري وأحالوا وكتب بها فاستفعى من
خروجه إلى قبال الحسين فقال له ابن زياد ما ان بخرج واما تعير علينا كتاباً بما يتوليك
الري واعمالها وتقديرها فاختاره ولائية الري فطلع إلى قبال الحسين بالمساكن فما زال

ابن زيد نجح مقتداً و معه طائفة من الناس إلى أن جمع عمه عمر بن سعد اثنان عشر رجلاً
القاماً بين فارسٍ راحل فنزلوا الشاطئ الفرات و حالوا بين الماء وبين الحسين وأصحابه
وقال أخوه العباس لعقاله ويلكم ما تظرون بالرجل وقد انتهت المراجح هؤالت عليه
عليه السلام والرماح تسقط على الأرض فوقت عليه عمر بن سعد وقال لأصحابه نزلوا
أو خبر دار أسره فنزل إليه نصر بن حشيشة بعمالي ثم جعل فخر سبعة نريح الحسينين
عمر بن سعد وقال له جعل عن حمية وبك نزل إلى الحسين صوات أشد على نفياً وعليه
فارجه فنزل إليه خولي بن زياد الصبيحي فأخثر أسره ثم سببه ودخلوا على حرمة قاسم
اثنا عشر فلاناً مني نبي باشمش واهل الحسين ونباته ومن كان من الناس معه وأصر عزمه
والشهزادى الجوشن فقرأ فركوا خلوجه وأوطاء الحسين عليه السلام ثم أرسل عمر بن سعد
بالراس الكرم إلى عبد الله بن زياد معه شيربن مالك وخلوي بن زياد فوضع الرأس
بين يدي بن زياد وانشد منه ألاء ركابي فضته وذهبها به فقد قتلت الملك المحبة به
ومن لصالي القبلتين في الصبا به خيركم إذا ذكر وان النسب ما به قتلت خير الناس يا وآنا
فعصبة بن زياد من قوله ثم قال له اذا علمت انه كذلك فلم قتلة والله لا نلت من خيراً
ولما تحقق ذلك قدره فخر عتقه وخلفت فعين باشر قتل الحسين أصيل شهر بن ذوى الجوشن
السكنى وفيه سنان بن انس النخعي وقيل خولي بن زياد صبيحي وقيل ان شحر فرز به على وجهه
فادركه سنان فطعنه فالقاوه عن فرسه نزل خولي بن زياد فخر رأسه وفخر الراية
خولي وأشمد مع الحسين يكره بلا من اهل بيته العباس وعثمان ومحروس عبد الله وجعفر بن علي